



ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی دیدنو
سال اول، شماره اول، خرداد ۹۷

صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر: امیرحسین دودانگه.
همکاران این شماره: صادق فرامرزی. مهدی نیک صفت مطلق.
هدی یوسفی. مهدی خان محمدی. علی شهیدزاده. کیاوش کلهر.
صفحه آرایی: استودیو طراحی اردیبهشت.

دیدنو در فضای مجازی:



1397

حمایت از کالای ایرانی

MADE IN IRAN

حمایت از کالای ایرانی، از شعار تا عمل

جامعه نسبت به آن در هر سال دانست.
نامگذاری سال، نخستین بار در سال ۱۳۷۸ توسط مقام معظم رهبری صورت گرفت و از آن پس در طلیعه هر سال شمسی این اقدام به عنوان یک سنت، ماندگار شد. مسئله اقتصاد حدود یک دهه است که با عناوین مختلفی همچون؛ اصلاح الگوی مصرف، جهاد اقتصادی، حماسه اقتصادی، اقتصاد با عزم ملی و مدیریت جهادی، اقتصاد مقاومتی و... مورد توجه ویژه مقام معظم رهبری به عنوان مقام عالی نظام اسلامی در نامگذاری سال قرار گرفته است که این موضوع، خود

امیرحسین دودانگه

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)



از اهم وظایف رهبر جامعه‌ی اسلامی، تعیین سیاست‌های کلی برای نظام است. بر همین اساس، سنت نام گذاری سال را می‌توان در کنار سند چشم انداز بیست ساله و برنامه‌های توسعه پنج ساله، به مثابه تعیین نقشه راه جهت به کارگیری ظرفیت‌های موجود در مسیر اعتلای جمهوری اسلامی و توجه مضاعف کارگزاران حکومت و البته عموم

بیانگر بازتاب مطالبه و خواست آحاد ملت از سوی ایشان خطاب به کارگزاران نظام طی سالیان اخیر می‌باشد. تحریم‌های اقتصادی تحمیلی در سال‌های اخیر، اهتمام ویژه به تحقق جایگاه اول قدرت اقتصادی در منطقه ذیل افق سند چشم‌انداز ۱۴۰۴، عدم تخصیص کافی و هدایت صحیح درآمدهای نفتی به مبادی مولد و عمرانی را نیز می‌توان در زمره علل تاکید رهبری نسبت به مسئله اقتصاد دانست. در نوروز سال جاری نیز ایشان با تمرکز بر نقطه ثقل اقتصاد مقاومتی، به واسطه‌ی ابلاغ شعار "حمایت از کالای ایرانی" خطاب به مسئولین و مردم به استقبال سال نورفتند.

حمایت از تولید ملی، سخن قریب به اتفاق این روزهای اکثر تئوریسین‌های اقتصادی و مسئولین مناصب مختلف حکومتی کشور است. بی‌شک فرهنگ سازی، مقدمه و به مثابه گام آغازین در نهادینه کردن و متعاقباً اجرای سیاست‌های عمومی در مقیاس کلان و مدیریت عمومی کشور می‌باشد که در این راستا دستگاه‌های فرهنگی، تبلیغاتی و اجرایی کشور علی‌الخصوص رسانه‌ها هر یک دارای وظایف مقتضی خود می‌باشند. لکن به زعم نگارنده از آنجایی که تحقق هرامر مهمی در جامعه نیازمند فهم و درک عمیق از آن می‌باشد، شاید اصلی‌ترین پرسشی که در مواجهه با پدیده مذکور در اذهان عموم جامعه شکل می‌گیرد این باشد که "حمایت از کالای ایرانی" دارای چه منافع و فوایدی می‌باشد، که در ذیل یادداشت پیش رو در حد توان، سعی در پاسخ به پرسش مذکور از مناظر گوناگون و تبیین تاثیرات مثبت اجرایی شدن سیاست فوق بر اقتصاد کشور و بیان آنچه امروز در بدنه‌ی سیاستگذاری دولت شاهدش هستیم، خواهیم داشت.

بی‌شک مسئله اشتغال یکی از اساسی‌ترین مبانی حرکت در روند توسعه جوامع امروزی قلمداد می‌شود که همواره کارگزاران حکومتی و دست‌اندرکاران امر، در پی یافت راهکارهای لازمه جهت حصول وضعیت مطلوب در آن می‌کوشند. بیکاری، امروزه تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های اقتصادی اجتماعی جامعه ایرانی شده است که دارای تبعات سوء و پیامدهای جبران‌ناپذیری در ابعاد مختلف جامعه شناختی

می‌باشد. لکن سوالی که در این بین مطرح می‌شود ارتباط "حمایت از کالای ایرانی" با بهبود وضعیت فعلی اشتغال در کشور می‌باشد. مشخصاً مورد اقبال قرارگرفتن بازار تولید داخلی، از طرفی موجب ادامه حیات و رشد فعالیت تولیدکننده و از طرف دیگر، به حفظ بازار اشتغال فعلی منجر خواهد شد. همچنین باید به این نکته اذعان داشت که در صورت فراهم شدن تمهیدات لازم جهت حمایت از تولیدکنندگان داخلی توسط دستگاه‌های ذی‌ربط، شاهد ایجاد و افزایش مشاغل در حوزه‌های مختلف تولیدی و خدماتی خواهیم بود که در مجموع، اقدامات مذکور موجب حصول وضعیت اشتغال پایدار در کشور و تاثیرات مثبت در جوانب گوناگون مربوطه از جمله کاهش آسیب‌های اجتماعی و مشکلات معیشتی حاصل از بیکاری می‌شود.

افزایش حجم واردات طی سالیان اخیر و به تبع آن منفی شدن تراز تجاری کشور و همچنین تضعیف بازار تولیدات داخلی، همواره یکی از موارد مناقشه‌آمیز در عملکرد اقتصادی دولت محسوب می‌شود. الگوی جامع اقتصادی سیاسی واردات، که ملزم به تهیه سندی راهبردی با مشارکت دولت، بخش خصوصی و سایر دستگاه‌های ذی‌ربط می‌باشد، می‌تواند نقشی حیاتی در تبیین مسیر و هدایت واردات هدفمند به کشور و مدیریت امر مذکور داشته باشد. لکن متأسفانه امروزه با بی‌توجهی مسئولین نسبت به این موضوع باید نظاره گر آسیب‌زایی جبران‌ناپذیری در بلندمدت به حیات و پویایی اقتصاد کشور باشیم.

علی‌ایحال در وضعیت فعلی وارداتی کشور، می‌توان با اتخاذ سیاست‌های حمایتی و اقدامات لازمه، تا حدی آسیب‌های حوزه مذکور را کاهش داد. ممنوعیت واردات کالاهای مشابه تولید داخل می‌تواند یکی از اقدامات ضرب‌العجل و مفید در این زمینه باشد که البته امروز با فهم و نگاه غلط دولت تدبیر و امید به عنوان مجری اصلی بخش عمده‌ای از سیاست‌های حوزه اقتصادی کشور همراه شده است.

در روزهای ابتدایی سال نو بود که دستگاه پروپاگاندای دولت، نسبت به شعار سال "حمایت از کالای ایرانی" کار خود را با تیتراژ کردن

سخنان معاون اول رئیس‌جمهور در گلزار شهدای سیرجان با عنوان "هیچ دستگاه دولتی حق خرید کالای خارجی با بودجه دولتی را ندارد" آغاز کرد. اما نکته قابل توجه درباره اظهارات جهانگیری این است که این نخستین بار نبود که دولت وعده ممنوعیت خرید کالای خارجی از جانب دستگاه‌های دولتی را اعلام می‌کرد. مرداد سال ۹۴ و شهریور ۹۶ نیز این موضوع از جانب هیات دولت، تصویب و بازنگری شده بود. برهر عقل سلیمی پر واضح است که تکرار وعده‌های دولت در این زمینه یا دال بر اجرایی نشدن و در حد شعار باقی ماندن اقدامات مصوب گذشته در این حوزه می‌باشد یا نمود یکی از آخرین پوپولیسم‌های همیشگی و مزورانه دولت در واکنش به فصل الخطاب‌های رهبری است.

فی‌المجموع باید در نظر داشت که حتی با پیش فرض اجرای درست و بی‌نقص سیاست اعلامی فوق از جانب دولت، در صورت عدم ممنوعیت مطلق ورود کالاهای تولید مشابه داخل که نیاز مصرف‌کنندگان هدف در ابعاد گوناگون را تأمین کند، شاهد صرف توان و هزینه‌های مضاعف بازرسی مستمر لیست‌های خرید کالاهای دولتی توسط دستگاه‌های نظارتی همچون دیوان محاسبات کشوری و همچنین ادامه روند واردات بی‌رویه خواهیم بود. باید توجه داشت که صرف ممنوعیت خرید و واردات کالای خارجی تنها از جانب دولت کافی نیست. درست همان چیزی که مقام معظم رهبری در بخشی از سخنرانی ابتدای سال جاری با اشاره تلویحی خطاب به سیاست‌های نادرست و ناکافی دولت در این زمینه فرمودند: "بایستی حتماً این واردات مورد توجه قرار بگیرد و مدیریت بشود از سوی دولت. بعضی اوقات یک چیزهایی را وارد می‌کنند، ما تذکر می‌دهیم به مسئولین که چرا وارد شده است؟ در جواب ما می‌گویند این را که ما وارد نکرده‌ایم، بخش خصوصی وارد کرده است؛ این جواب، جواب کافی نیست؛ بخش خصوصی بایستی مدیریت بشود؛ دولت باید مدیریت کند، مسلط باشد بر اینکه چه چیزی وارد بشود و چه اندازه وارد بشود و چه چیزی وارد نشود."

به طور کلی، گام نهادن در مسیر پرتلاطم

و دشوار خودکفایی در مصاف با وابستگی خارجی با نگاه توسعه‌ی وارداتی، رؤیایی موهوم است و حاصلی جز کاهش اشتغال، اتلاف سرمایه‌های انسانی و تولیدی داخلی و وابستگی روزافزون خارجی نخواهد داشت. امروزه تأثیرات ملموس وابستگی شدید خارجی و متعاقباً وابستگی ارزی در حیات روزمره عموم جامعه بر هیچکس پوشیده نیست. آنچه مبرهن است و باید مورد توجه قرار گیرد، این است که با افزایش قیمت ارز و نوسانات بازار، بیش از پیش شاهد عملکرد ضعیف دولت و ناتوانی در کنترل امر مذکور و حفظ ثبات بازار ارزی کشور در یکی دیگر از بزنگاه‌های عملکرد مدیریتی دولت در دوره‌ی دوم حیاتش هستیم.

بی شک حل این مسئله، با سیاستگذاری‌های عقیم دولتی که حاصل وادادگی و سرخم آوردن مقابل دشمنی که امروزه ریش بی‌تدبیری‌اش می‌خندد رافتح الفتوحی تاریخی و ماندگار که تا تاریخ، تاریخ است، تاریخ است (!) را با آثار الی‌الیوم‌القیامه می‌داند و مشکل آب خوردن ملت را هم در گروی اعتماد و وابستگی به غرب می‌داند، امری قریب به محال می‌باشد. از آنجایی که بحث و تشریح مسئله حمایت

از کالای ایرانی دارای ابعاد بسیار گسترده و عمیق می‌باشد و از مناظر مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قابل پرداخت می‌باشد، نظر به التزام محدودیت مقتضی یادداشت پیش رو، نگارنده در ادامه به صورت اجمالی و خلاصه به تبیین تأثیرات مثبت چند دیگری در باب پدیده مذکور خواهد پرداخت.

رونق صنایع داخلی به واسطه‌ی حمایت از کالای ایرانی، موجب افزایش درآمد دولت و تخصیص منابع درآمدی به فعالیت‌های عمرانی و آبادانی کشور خواهد شد.

مصرف کالای ایرانی، واردات کالاهای مصرفی خارجی به کشور که گاهی دارای تأثیرات آسیب‌زای فرهنگی ضمنی بر سبک زندگی جامعه هستند را مشروط بر در نظر گرفتن مقتضیات فرهنگ ایرانی اسلامی، کاهش می‌دهد.

حمایت از کالای ایرانی سبب کاهش خروج ارزی کشور در ازای ورود کالاهای مصرفی و کاهش وابستگی ارزی می‌شود که این امر در سطح آرمانی موجب افزایش توان و قدرت چانه زنی در معاملات بین‌المللی، کاهش اثرات تحریم‌های خارجی، کمک به مثبت شدن تراز تجاری به علت کاهش حجم

واردات و همچنین تسهیل در مدیریت و کنترل بازار ارزی خواهد شد.

افزایش توان رقابتی میان تولیدکنندگان داخلی در نتیجه‌ی حمایت از کالای ایرانی، سبب جلوگیری از انتقال سرمایه‌های داخلی به خارج و انتفاع قشر تولیدکننده داخلی در عوض سوداگران و دلالان اقتصادی واردکننده کالاهای مصرفی خارجی و همچنین شکل‌گیری بازار رقابتی و به تبع آن افزایش کیفیت کالای ایرانی خواهد بود.

در پایان قابل ذکر است که شاید برخی، حمایت و مصرف کالای ایرانی را منوط به تشابه کیفی با تولیدات خارجی بدانند اما نباید فراموش کرد این امر روزی محقق خواهد شد که تولیدکنندگان داخلی دارای توان مالی و سرمایه‌ای مناسب جهت گسترش و بهبود کیفیت تولیدات خود باشند. احساس مسئولیت نسبت به آتیه‌ی کشور، امری با ارزش و متعالی است و پرواضح است که در برهه فعلی حیات کشور، حمایت از کالا، سرمایه و کار ایرانی امری ضروری و راهگشا در راستای حل مشکلات و موانع موجود در مسیر پیشرفت و توسعه کشور است. ■

ناجی سوریه، باید در کدام جبهه ظهور کند؟



هدی یوسفی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی (ره)

قدرت‌نمایی حتی دست به حملات موشکی می‌زند. بهانه‌ی تمام این اقدامات نیز اعمال اسد و رژیم تحت فرمان او است که باید "جنایت" خوانده شود که حملات علیه او توجیه‌پذیر باشد.

فرانسه تئوری ساختن سوریه‌ی نوین را ارائه می‌دهد و برخلاف آنکه در یک سوی داستان با چند موشک، آمریکا را در حمله به سوریه یاری رسانده است به مخالفت با ترامپ مبنی بر خارج کردن نیروهای نظامی

واقعیت امر این است که اکنون در سوریه تنها موضوع بی‌اهمیت جنگ داخلی آن است. سوریه امروز، به صحنه‌ی نبرد قدرت‌های رقیب با یکدیگر تبدیل شده است.

روسیه و آمریکا دو رقیب دیرینه‌ی استراتژیک، از نیروهای تروریست مخالف یکدیگر حمایت می‌کنند و در راستای این

ابتدا بنا بود تظاهراتی مانند تمام تحرکات تحت عنوان بهار عربی صورت گیرد. هدف، نافرمانی مدنی بود و سرنگونی رژیمی که مستبدشمرده می‌شد.

اکنون اما، جنگی تمام‌عیار و جهانی در جریان است که مشخص نیست مقصداً اصلی آن انقلابیون‌اند یا نظامی که به نقض حقوق بشر محکوم است.



برمی‌خیزد و در قالب کلماتی زیبا در این میدان آشوب سهم خواهی می‌کند. سوریه اکنون کاملاً به حیاط خلوتی تبدیل شده که نه ایران قصد صرف نظر از موقعیتی چنان استراتژیک را دارد و نه اسرائیل حاضر به کاهش عمق نفوذ خود در آن است. اقتدار اسد و سوریه‌ی او اکنون در این میزان خلاصه می‌شود که نتانیاهو برای تهدید ایران و بی‌اثر کردن توافق برجام نظر مقامات تل‌آویو را برای حمله‌ی نظامی به سوریه جلب می‌کند.

یک ابزار، یک عرصه برای قدرت‌نمایی دیگران!

اکنون شمار کشته‌شدگان غیرنظامی و آوارگان سوری به حدی است که اسد می‌تواند بعد از تمام اعتراضات، وفاداری مجدد آن‌ها به رژیم را از آن خود کند و با وعده‌ی آرامش، مردم معترض به استبداد را چنان اقناع کند که بپذیرند دیکتاتوری بهتر از آشوب و کشتار است. اما این فقط یک بخش ماجراست! مردم معترض به واقع سهم زیادی در آشوب کنونی ندارند. اسد پیش از سرو سامان دادن به اپوزیسیون داخل باید عملیات نظامی

گسترده در شمال سوریه را میان دولت ترکیه و شبه‌نظامیان کرد مهار کند. باید مانع از حمایت ایالات متحده از نیروهای کرد شود و با اعطای حقوق مدنی کردها جلوی تحرکات آنان را بگیرد. باید با اخوان المسلمین و ارتش آزاد سوریه سازش کند.

همچنین اسد ناگزیر است که روابط خود با کشورهای عربی را بهبود بخشد زیرا بحران سوریه زمانی فاجعه محسوب می‌شود که جز جبهه‌ها و نیروهای ذکر شده در کنار تمام آن‌ها معضل تروریسم نیز وجود داشته باشد. تروریست‌هایی که توسط عربستان و قطر پشتیبانی می‌شوند و نابود کردنشان با چنین کمک‌های مالی و نظامی عملاً ممکن نیست. آن‌ها هم برای سوریه‌ی متلاشی این روزها.

ایران و حزب‌الله، محور مقاومت منطقه همواره از دولت سوریه حمایت کرده و خواستار پایان تمام درگیری‌ها در این کشور بوده است، کشورهایی چون ترکیه و روسیه نیز گهگاه مواضع هم‌راستا با ایران داشته‌اند و حتی در آخرین جلسه‌ی سران سه کشور ترکیه و روسیه و ایران در سوچی بیانیه‌ای صادر کردند که خواستار انتشار آن در جامعه‌ی جهانی و التفات سازمان ملل متحد

به آن شدند.

در این بیانیه سه کشور بر پایبندی به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت سوریه تأکید کردند و تلاش مشترک برای تسهیل دستیابی به حل و فصل پایدار سیاسی را راه برون‌رفت از این بحران دانستند لکن در عمل در واقع منافع ملی هر کشور ارجحیت دارد چنان‌که ترکیه برای جلوگیری از تحرکات پ.ک.ک در کشور خود دست به حملات نظامی علیه نیروهای کرد در عفرین می‌زند و به صورت آشکار اوضاع سوریه را بیش از پیش متزلزل می‌کند.

و یا روسیه که در مواجهه با اسرائیل که در واقع مخرب‌ترین کشور در جریان بحران ۸ ساله‌ی سوریه است هیچ مخالفت و یا مقاومتی نشان نمی‌دهد و تعاملات خود را همچون گذشته نگه می‌دارد.

حقیقت این است که ابرقدرت‌هایی وجود دارند که تداوم بحران‌هایی چون بحران سوریه به سود آن‌هاست و تا زمانی که چنین باشد نه بحران سوریه، نه هیچ بحران دیگری در هیچ کجای جهان پایان نخواهد پذیرفت حتی اگر به اندازه‌ی تمام سنگرها و جبهه‌های شورش، ناجی ظهور کند! ■

ما و کدخدای انگاری اروپا



صادق فرامرزی

کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران

خواهد گذاشت. دولت باید بپذیرد میان نیازهای سیاسی خود در داخل و اقتضات منافع ملی در خارج اولویت دومی به مراتب بیشتر از اولی است.

ب- واکنش رئیس‌جمهور به خروج آمریکا از برجام واکنشی قابل پیش‌بینی و مبتنی بر سخنانی بود که از جانب وی بارها اعلام شده بود. تاکید کردن بر آنکه آمریکا یکی از ۶ طرف توافق است و با کسر شدن آن، توافق باقی می‌ماند، فارغ از آنکه تعبیری تقلیل‌گرایانه از واقعیت توافق بود، این پیام را به طرف‌های دیگر رساند که حتی خروج ایالات متحده نیز تاثیری در روش و استراتژی ایران نسبت به توافق شکل گرفته نخواهد گذاشت. چنانکه گفتیم تا زمانی که ترس از تغییر روش و رویکرد ایران نسبت به تعهدات و اقداماتش در صورت بدعهدی و پیمان‌شکنی سایر طرفین شکل نگیرد، نمی‌توان امید به رفتاری غیر از آنچه از سمت آمریکا انجام شد از جانب ۳ کشور اروپایی داشت، به عبارت دیگر تا زمانی که آن‌ها بدانند دولت ایران تحت هر شرایطی حاضر به تمکین از توافق انجام شده است، هیچ‌گاه بیم آن را نخواهند داشت با بدعهدی و بی‌اعتبار کردن توافق چیزی را از دست بدهند. تصور اینکه اروپایی‌ها با استانداردهای اخلاقی، بخواهند رفتار خود را در توافقی که ممکن است موجبات رویارویی آنان را با آمریکا فراهم کند ادامه دهند، تصویری از پیش شکست خورده است که هیچ نسبتی با واقعیت معادلات موجود بین‌الملل ندارد و طبیعی است در این شرایط اروپایی‌ها بیش از هر زمان دیگری بخواهند با ایفا کردن نقش پلیس خوب، فضای توافق را به سمت گزاره‌های جدیدی همچون مسائل موشکی و حضور ایران در منطقه پیش ببرند.

داشته باشد، به اوام و فراقنی برای دوری جستن از آنچه رخ داده می‌ماند. باید پذیرفت دولت در ۵ سال گذشته بارها نیاز حیاتی‌اش به یک توافق، فارغ از شرایط آن را فریاد زده و طرف مقابل نیز با علم به اینکه دولت روحانی نمی‌تواند خود را در فضایی بدون در دست داشتن یک توافق بین‌المللی حفظ کند، تا توانسته از تعهدات خود دوری جسته و امتیازهای کسب کرده خود را ده‌ها برابر امتیازهای اعطا کرده بالا برده و حالا نیز در گام آخر و با حرکت ترامپ ضربه پایانی را به جسم نحیف برجام وارد کرده است. حالا و با جمیع شرایطی که به آن‌ها اشاره کردیم سؤال اصلی‌ای که باقی می‌ماند این است که آینده برجام و سرنوشت توافق را چگونه می‌توان تصویر کرد؟

الف- شرایط رخ داده و خروج پرمعنای ترامپ از برجام، دولت را در فضایی متفاوت از سال‌های گذشته قرار داده است. اگر تا به حال احتمال قابل پیش‌بینی خروج آمریکا از برجام با «نمی‌شود» و «نمی‌توانند» پاسخ داده می‌شد اما حالا تبدیل به یک واقعیت تلخ و حیثیتی شده است. منافع ملی چنین اقتضا می‌کند که اگر دولت قصد ادامه توافق را دارد باید با زبانی تهدیدآمیزتر در این باب سخن بگوید. دولت و شخص رئیس‌جمهور باید بپذیرند همانقدر که اعتبار اجتماعی‌شان گره خورده به ادامه حیات برجام است اما تکرار این موضع که قصد دارند حتی در صورت کنار کشیدن مهم‌ترین طرف برجام با شدت سابق بر ماندن در توافق تاکید و رزند، اثراتی عکس بر روند پافشاری باقی طرف‌ها

صحبت کردن از تناقض سخنان روحانی ۹۲ پیرامون آنکه آمریکا کدخدای اروپاست پس بستن با او راه‌حل همراه ساختن اروپاست، با روحانی ۹۷ که آمریکا را مزاحم و شری در برجام می‌داند و معتقد است برجام بدون آمریکا و با اروپایی‌ها راه خود را بهتر طی می‌کند، اگر سخنی پرتکرار در این روزها نباشد لااقل دیگر بدیهی و مشهود است که دولت قصد دارد تحت هر شرایطی در برجام بماند، حتی اگر برجام موجود با آنچه مکتوب شد (نه آنچه بارها تبلیغ و تحسین شده است) فاصله‌ای به اندازه چند هزار سال نوری داشته باشد. دولت، نفی برجام را به دلایل عدیده نفی خود می‌داند، چرا که برجام همان سببی است که تمام تخم‌مرغ‌های خود را در آن گذاشته و از دست دادن آن سبب هم از دست دادن تمام داشته‌های دولتی است که در ۵ سال گذشته، جز حواله دادن راه‌حل مشکلات به فردای اجرای برجام چیز دیگری از خود به نمایش نگذاشته است، پس در این شرایط طبیعی جلوه می‌کند که دولتمردان و در رأس آن شخص رئیس‌جمهور متوسل به هرگونه خوانش عجیب و شگفت‌آوری از برجام شوند تا جسم بی‌جان آن گواهی فوت نگیرد. تغییر دادن فضا از برجام بدون آمریکا که به زبان ساده باقی ماندن هم‌زمان تحریم‌ها و محدودیت‌های هسته‌ای با یکدیگر است، به این سمت و سو که ترک برجام از جانب آمریکایی‌ها و باقی ماندن اروپا در آن به معنای انزوای جهانی ایالات متحده و اجماع جهانی علیه ترامپ است، بیش از آنکه ریشه در عالم واقع و حقیقت معادلات بین‌المللی

ج- سخن سال ۹۲ رئیس‌جمهور مبنی بر کدخدا پنداشتن آمریکا، معطوف به مذاکرات سعدآباد در دولت اصلاحات بود که نهایت توافق جمهوری اسلامی ایران با ۳ کشور اروپایی انگلستان، فرانسه و آلمان با نقش آفرینی پشت‌پرده آمریکا منجر به هیچ نتیجه مطلوبی نشد و تعلیق داوطلبانه ایران برای اعتمادسازی با طرف واسطه‌گر اروپایی، چیزی جز تاکید بر امتداد دائمی محدودیت‌ها به ارمغان نیاورد و حال سخنان سال ۹۷ وی مبنی بر ترسیم فضایی که در آن توافق ایران و اروپا موجبات شکاف میان اروپا و آمریکا را فراهم آورد، نشانه‌هایی از بازگشت به یک راه طی شده و البته بی‌نتیجه را به اذهان متبادر می‌کند. واقعیت آن است که نه منافع دو جانبه چندانی میان ایران و این ۳ کشور اروپایی در ابعاد سیاسی و اقتصادی وجود دارد که آنان تمایل به درپیش گرفتن راهی مخالف آمریکا داشته باشند و نه رویه موجود که با قبول تعهدات سنگین، صنعت هسته‌ای را به حالت تقریباً تعطیل درآورده است قصد تغییر دارد تا اروپایی‌ها

را متمایل به جانبداری از ایران کند. مساله مهم و غیرقابل غفلت دیگری که در این میان نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت، این است که آیا عمده نظام تحریم‌هایی که ایران برای رهایی از آن‌ها وارد مذاکرات شد، چیزی است که با توافق طرف اروپایی رفع شود یا خیر؟ متأسفانه در این باره جواب خیر است و امتداد یافتن نظام تحریم‌های آمریکا، حتی اروپای باقی مانده در برجام را تبدیل به بازیگری بی‌اثر می‌کند. نگاه ما به اروپا حتی اگر با عینک خوشبینی‌ای که از سمت دولت تجویز می‌شود باشد نیز، تغییر چندانی در حقیقت توافق ایران و اروپا به وجود نمی‌آورد؛ اروپا از نظر دولت رابطه‌ای اقماری با آمریکا دارد و همین مسبب آن می‌شود که حتی پابرجا ماندن صوری برجام، آن را صرفاً توافقی برای توافق و نه توافقی برای نتیجه‌کند، در حالی که واقعیت آن است که با بازگشت تحریم‌ها که بخش مهم تعهدات برجامی بوده عملاً توافقی باقی نمانده است. شاید هیچ‌گاه به اندازه الان، زمان آن نبوده تا دولت تصمیم بگیرد برجام را از

دنیای ذهنی خود به دنیای واقعی بکشاند و با سنجیدن شرایط موجود و سناریوهای پیش رو، راهی را در جانب منافع ملی در پیش گیرد. هشدار اخیر رهبر انقلاب در مشروط کردن ادامه توافق، گویای آن است که باید برای درامان ماندن از فشارهایی که سعی می‌شود با پا گذاشتن بر گلو برجام پیگیری شود، موضع رسمی دولت موضعی هجومی باشد. دل خوش کردن به شایدها و احتمالات، نمی‌تواند تغییری در رویه اثبات شده طرف اروپایی ایجاد کند. تا زمانی که دولت بخواهد در جواب هر نقض و خروجی از برجام واکنشش را محدود به تاکید بر ماندن در برجام کند، نمی‌توان انتظار چندانی برای تغییر رویه زورمدارانه طرف‌های خارجی داشت. الان بهترین زمان است که دولت به جای انداختن جامه کدخدایی بر شانه‌های اروپا، رویکردی ضدکدخدایی اعمال کند و با یک موضع‌گیری شفاف در راستای گزینه‌های بعد از برجام، خود را از نیرویی منفعل تبدیل به بازیگری فعال کند ■



از مصادره به، مطلوب تا حقیقت آتش به، اختیار



مهدی نیک صفت مطلق
کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

در عصری زندگی می‌کنیم که به جهت اینترنتی شدن همه چیز، افکار عمومی، سریع‌تر از هر دورانی از گفتارها و نوشتارهای سیاسیون مطلع می‌شوند. عصری که برخی مفاهیم گاه به جهت سلاقی سیاسی و جناحی، و گاه به جهت سواستفاده‌های شخصی و یا حتی بیان دغدغه‌ها در سطح جامعه، مرکز توجه قرار می‌گیرند.

یکی از مفاهیمی که در این ایام به شدت مورد توجه افکار عمومی قرار گرفت، مفهوم "آتش به اختیار" بود. مفهومی که رهبری در دیدار دانشجویی، ناظر به اولویت بندی‌های مسائل فرهنگی در بین مسئولین، خطاب به دانشجویان بیان کرد و از آن دیدار تا به امروز تفاسیر و تأویل‌های زیادی از این مفهوم در رسانه‌ها و به خصوص در بستر فضای مجازی منتشر شده است که به طور کلی آن‌ها را می‌توان در سه بخش طبقه بندی کرد:

اول نفی هرگونه قانون مداری و هنجار مندی توسط دانشجویان، و ایجاد تنش‌های سیاسی و اجتماعی در چارچوب هرج و مرج طلبی.

دوم نادیده گرفتن و بی اعتبار قلمداد کردن ضوابط و عرف‌های نهادها و سازمان‌های قانونی.

سوم عدم اتکا به نهادها و سازمان‌های جمهوری اسلامی به جهت پیش بردن گفتمان انقلاب اسلامی و تکیه بر ظرفیت مردمی برای رقم زدن گفتمان انقلاب اسلامی بر مبنای تکلیف‌گرایی.

در فضای سیاست و اجتماع، وقتی که یک رهبر در چارچوب قانون، مفهومی را جعل می‌کند باید آن مفهوم را در چارچوب

گفتمان آن فرد دید، گفتمانی که در گفتار، نوشتار و سیره‌ی آن فرد قابل مشاهده است. ناظر به جعل مفهوم "آتش به اختیار" توسط رهبری در فضای سیاسی و اجتماعی کشور، با رجوع به گفتمان رهبری شاهد این امر هستیم که دو تفسیر اول مردود است. از مصادیق مردود بودن آن تفاسیر، عدم مشروعیت بخشی رهبری به اقدامات خودجوش دانشجویان در ماجرای تسخیر سفارت انگلیس و عربستان بود. اقدامی که رهبری آن را خارج از چارچوب قانون تلقی کرد و یا حتی در بستری بزرگ‌تر، اقدام به محکومیت حرکت خودسرانه‌ی محمود احمدی نژاد در مجلس (نشان دادن ویدیویی از فاضل لاریجانی و مرتضوی) کرد، و آن را حرکتی مغایر شرع، قانون و اخلاق خواند.

از طرف دیگر، رهبری در سخنرانی‌های معروفشان در خراسان شمالی در مورد بحث تمدن‌سازی، با تکیه بر بخش نرم‌افزاری تمدن، کار فرهنگی و نهضت تولید علم را به جهت پیش برد گفتمان انقلاب اسلامی، مقدم بر سایر امور دانستند. در ذیل همین چارچوب فکری، رهبری در دیدار اخیر با دانشجویان تأکید کردند که برای پیش بردن این گفتمان، چشم انتظار نهادها نباشید، مثلاً گفتند در حوزه‌ی فرهنگ، دست کم ده مسئله‌ی اصلی من جمله سینما وجود دارد اما نهادی مثل وزارت ارشاد به جای پرداختن به مسائل اصلی، خود را درگیر مسائل فرعی کرده است، و شما نباید برای پیش بردن گفتمان انقلاب اسلامی به نهادی اتکا کنید که مسائل اصلی و فرعی را از هم تمیز

نمی‌دهد.

بنابراین، با توجه به گفتمان رهبری، به این می‌رسیم که تفسیر سوم از مفهوم آتش به اختیار، تفسیر درستی است، تفسیری که در همین ایام در قالب حرکت‌های خودجوش برای کمک به مستضعفین به منصفی ظهور رسید.

در این میان شاهد اقدامات افرادی بودیم که در فهم مفهوم "آتش به اختیار" دچار کژتابی شدند و به غلط از تفسیر اول، یعنی نفی هرگونه هنجار مندی مبتنی بر هرج و مرج طلبی پیروی کردند. در همین راستا بحث ورود بانوان به ورزشگاه را که قانونا بلا اشکال است، به مسئله‌ای اصلی تبدیل کرده، و مفهوم "آتش به اختیار" را به جهت کج فهمی خود در راستای هرج و مرج طلبی مصادره به مطلوب کردند. حقیقت آن است که ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که از لحاظ اجتماعی به شدت متکثر است، یکی از مهم‌ترین آثار این تکثر فرهنگی، دامنه‌ی گسترده‌ای از تفسیرها است. به طور مثال همین افرادی که مفهوم "آتش به اختیار" را وارونه متوجه شدند، مصداق تکثر فرهنگی در فضای اجتماعی هستند. کسانی که از کار انقلابی فقط توهم آن را دارند.

راهکار اصلی رسیدن به وحدت گفتمانی در این فضای متکثر فرهنگی، رجوع به اصول اولیه انقلاب، ناظر به سخنان امام و رهبری است. ارجاعی که خود، مهم‌ترین گام در جهت پیش بردن گفتمان انقلاب اسلامی است. اگر بعضاً کژتابی‌هایی را از همین مفهوم "آتش به اختیار" شاهد هستیم، علتش آن است که برخی، توهم

درک اصول را دارند در صورتی که اصول را نفهمیده‌اند و در ورطه‌ی همین عدم فهم، تیشه به ریشه‌ی اصول گفتمانی انقلاب اسلامی می‌زنند. حال اگر از ما بپرسند که امروز در حوزه‌ی آتش به اختیار، اولویت با چیست، باید بگوییم با همان چیزی که در آن عقب هستیم، یعنی عدالت. واژه‌ای که این روزها زیاد به گوشمان می‌خورد، اما خبری از آثار پیاده شدنش نیست. حال اگر واقعاً بخواهیم در حوزه‌ی عدالت کار کنیم، ابتدا به ساکن باید در مورد آن فکر جدیدی داشته باشیم و در این حوزه تبدیل به یک متفکر بشویم.

یک متفکر موفق، همواره چهار ویژگی دارد:

- ۱) می‌تواند به تبیین و تحلیل بحران‌ها و مشکلات بپردازد.
- ۲) دارای یک نظام ارزشی منسجم است.
- ۳) دارای نظام دانش و اطلاعات است، یعنی مبتنی بر نظام ارزشی‌اش، به کسب دانش مورد نیاز خود پرداخته است.
- ۴) می‌تواند ناظر به بحران‌ها و مشکلات موجود، یک استراتژی کارآمد را طراحی کند.

مشکل اساسی در به بیراهه رفتن مفهوم عدالت، دقیقاً فقدان متفکرانی است با این ویژگی‌ها، کسانی که بتوانند به تبیینی دقیق از وضع موجود برسند و ناظر به نظام ارزشی و نظام دانش خود، استراتژی‌هایی را طراحی کنند تا توسط آن‌ها اسب سرکش جامعه، توسط برقراری عدالت رام شود.

فقدان متفکرین عدالت، اسباب تأویل‌های گوناگون از عدالت را در فضای نخبگان و توده‌ی مردم ایجاد کرده است. این فضا شرایطی را رقم می‌زند که همواره عدالت نتواند به عنوان گفتمانی اصیل و ریشه دار، به منصفی ظهور برسد، گفتمانی که عده‌ای آن را شیره و ماهیت انقلاب اسلامی می‌دانند.

خواسته یا ناخواسته وجود تکثر تفاسیر پیرامون مفهوم عدالت، جریان‌هایی را در جامعه به وجود می‌آورد که تفاسیری کاملاً متناقض از یکدیگر در باب این مفهوم دارند. این تکثر ناخواسته، در دل فضای دانشگاهی هم به بروز و ظهور رسیده است، و تشکل‌های گوناگون همواره با ارائه‌ی تفاسیر مختلف از مفهوم عدالت سعی دارند تا تفسیر خود را به کرسی بنشانند.

یکی از راه‌های اساسی در پایان دادن به این فضای متکثر همه جوره علیه عدالت، باز اندیشی اساسی پیرامون مفهوم عدالت و باز کردن پای آن به بحث‌های جدی فکری است. از اصول باز اندیشی یک مفهوم، رجوع به متون اصلی است. متونی که عدالت همواره بخشی محوری از آن حساب می‌شود. به عنوان مثال نهج البلاغه در باب عدالت یک متن رسمی و جدی است و با نهج البلاغه خوانی، با رویکردی محققانه و عاری از پیش فرض‌های غلط، می‌توان تفاسیر موجود درباره‌ی عدالت را به چالش کشید تا در این چالش، باز اندیشی‌ای جدی در باب عدالت صورت بگیرد. در این صورت تازه می‌توان امید داشت از دل چالش‌ها و باز اندیشی‌ها، متفکرانی در بیابند که مسئله اول و آخرشان، عدالت باشد. متفکرانی از جنس شریعتی که علاوه بر تبیین و نقد درست وضع موجود، بتوانند مسیر عدالتخواهی را هموارتر از همیشه بکنند. و این هموار شدن، دقیقاً همان "آتش به اختیار" است. ■

کدام آشتی، کدام ملت؟



کیاوش کلهر

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

به نظر راقم سطور، بر خلاف آنچه تلاش می‌شود تا به نمایش گذاشته شود، با مفهومی پیش پا افتاده و ساده تر از یک راهکار برای بن بست‌های فرضی سیاسی یا گره‌های کور اجتماعی مواجه ایم. نه قابل انطباق است به شرایط سیاسی و اوضاع و احوال اجتماعی ایران و نه بر خلاف تصور، با راه حل علمی و متقنی برای چالش‌های کشور مواجه ایم. از چه صحبت می‌کنیم؟

«آشتی ملی یعنی پذیرش تکثر از موضع برابری و یکسانی». تاجزاده در مصاحبه خود با ایلنا آشتی ملی را این گونه شرح و بسط می‌دهد. مسئله دقیقاً از آنجایی شروع شد که سید محمد خاتمی در سخنرانی ۱۹ بهمن ماه سال ۹۵ خود، با اشاره به روی کارآمدن ترامپ و وضعیت جهانی، راه حل مشکلات کشور را همبستگی و آشتی ملی عنوان کرد. البته

پیش از او نیز بیش از ۴۰ زندانی سیاسی و محکوم امنیتی هم در ایام فوت هاشمی رفسنجانی خواستار استفاده از فرصت این ضایعه برای آشتی ملی شده بودند.

بیابید آشتی ملی را، عریان و شفاف بدون حجاب لفاظی‌های علمی نما و ژست‌های ناجیانه مدعیانش بررسی کنیم.

پرده اول

نه حیات و ممات کشور به آشتی ملی بسته است و نه بقای ایران و تضمین یک پارچگی آن به این طرح به اصطلاح

داهیانہ ی نجات. آشتی ملی راہ برون رفت از اقتضاح ۸۸ است بدون اعتراف صریح به اشتباه و عذرخواهی بابت ماوقع. تصور کنید که روزی حتی رویای ساختار حکومت بعدی ایران و نقش خود در ایجاد حاکمیت بعدی را دیده بودند. نفس‌های نظام از نظرشان به شماره افتاده بود و امت خداجو در حال ذبح کردن پیکر نیم بسمل لرزان نظام کف خیابان‌های تهران بودند. اما دنیا خلاف آنچه که می‌خواستند گذشت. بیایید قبول کنیم که برای خارج شدن از نقش رهبران آزادی خواهی نهضت ملت ایران ۸ سال زمان زیادی است. به ثبات رسیدن وضعیت در کشور، می‌بایست این پیام را برای آنان می‌داشت که تمام آنچه رشته بودند پنبه شده است. اما چرا با وضعیت، آنگونه که هست رو به رو نمی‌شوند؟

جواب روشن است. اعتراف به اشتباهی در این سطح و به این ابعاد، علاوه بر آن که نقاب آزادی خواهی و اسطوره بودن از چهره‌شان برمی‌دارد و آنان را تبدیل به بازیگران به حاشیه رانده می‌کند، بلکه آنان را نزد اندک طرفداران خود نیز مفتضح می‌سازد. یا باید اعتراف کنند که هر آنچه در ۸۸ به حق مردم تعدی کردند از سر نادانی در خوشبینانه ترین حالت و از سر خیانت در بدترین حالت ممکن بوده است و باقی عمر را همین گونه مانند پیرزن‌های از کار افتاده به مطالعه روزنامه و غرولند زدن به اوضاع کشور بگذرانند یا آنکه بدون اعتراف صریح و عذرخواهی صادقانه و از سر تنبه دوباره به ساختار برگردند. این میانبر مثلاً هوشمندانه، که آن را به طرح نجات کشور تبدیل کرده‌اند همین آشتی ملی است. آشتی ملی همان ترجمان ورود مجدد به حاکمیت، بدون عذرخواهی و اعتراف به اشتباه است. گواهی می‌خواهید؟ اینک گواه:

«آشتی ملی یعنی پذیرش تکرار موضع برابری و یکسانی نه این‌که یکی از دیگری عذرخواهی کند یا توبه‌نامه بنویسد و مواردی از قبیل؛ ما اگر اهل چنین کارهایی بودیم در سال‌های گذشته که در زندان بودیم به چنین روش‌هایی متمسک می‌شدیم که خودمان را نجات دهیم

و بتوانیم سهمی از حکومت را به خود اختصاص دهیم. آن دوره به اتمام رسیده و کسی چنین مواردی را در دستورکار قرار نمی‌دهد و آشتی ملی آن چنان که آقای خاتمی هم تاکید کرده، برای این است که آینده ایران را نجات دهیم و سعی می‌کنیم آینده را به نحو بهتری بسازیم.»

از آنجایی که تاجزاده در قیاس با دیگر روسایان ۸۸ از باقی وقیح تراست و به خوبی می‌تواند کلاشی‌های خود را بی‌پرده پوشی‌های مرسوم فریاد بزند، همینقدر صریح و البته بی‌صفتانه خود را فریاد می‌زند. آشتی ملی توبه نامه نیست. یعنی اجازه دهید بر صندلی‌هایی تکیه دهیم که روزی سودای سرنگونی آن را داشتیم و خود را مسئولان نظامی بدانیم که روزی علیه آن کف خیابان‌های تهران عریده می‌زدیم. البته به تاج زاده هرج نیست. او تنها در حال استحمار ساده لوحانی است که باور دارند ۸۸ باید فراموش شود. بیایید بپذیریم عرصه‌ی نظریه پردازی سیاسی در ایران، آنچنان مبتذل شده است که تراوشات ذهنی امثال خاتمی، برای ورود به بازی سیاست، به اسم نظریه و راه نجات به مردم ارائه می‌شود و افرادی که تا دیروز حتی اسم خیابان بهارستان را نیز روی تابلوهای شهری ندیده بودند و بزرگ‌ترین افتخارشان تا پیش از ورود به مجلس، مباحثات به کارت‌های صدآفرین دبستان بود و امروز وکیل الدوله‌های مسکوت مردم تهران‌اند، از آن استقبال می‌کنند و برای آن جلسات فراکسیون تشکیل می‌دهند!

پرده دوم

هاشمی رفسنجانی به دلیل کنش‌های سیاسی مبتنی بر عملگرایی خود شهره بود. از زمانی، هاشمی تبدیل به تنها تریبون دارای قدرت و البته تنها بازوی دارای نفوذ در حاکمیت جمهوری اسلامی برای اصلاحات شد. تصور کنید که با تمام محدودیت‌هایی که اصلاحات به زعم نگارنده استحقاق آن را داشت و هنوز هم دارد، هاشمی، همین بازوی متنفذ را نیز از دست داد تا عملاً در میانه‌ی میدان، خود را تنها و البته فاقد نفوذ و ارتباط مؤثر با رأس نظام و البته رهبری بداند. چه باید

کرد؟

حسین مرعشی به ما جواب می‌دهد: «در شرایط کنونی رهبر معظم انقلاب تنها شخصیتی هستند که از نسل یاران نزدیک حضرت امام (ره) باقی مانده‌اند. در نتیجه اگر تا دیروز آیت‌... هاشمی به نیابت از نظام با برخی از گروه‌های سیاسی در ارتباط بود و حلقه اتصال این گروه‌ها به نظام سیاسی تلقی می‌شد، امروز تنها شخصیت بارزی که می‌تواند این خلأ را پر کند رهبرانقلاب است. به همین دلیل، درخواست این است که مسئولیت‌های مدنی و سیاسی آیت‌... هاشمی از این پس به حوزه رهبری نظام منتقل شود و مقام معظم رهبری در صورت صلاح دید در این زمینه تدابیر لازم را اتخاذ فرمایند. در شرایط کنونی بخشی از گروه‌های سیاسی انتظار دارند که پس از رحلت آیت‌... هاشمی ارتباط این گروه‌ها به صورت مستقیم با مقام معظم رهبری برقرار شود.»

طرح چندین باره، پرحجم و با پررتاژ بالای آشتی ملی بعد از فوت هاشمی را بگذارید کنار این صحبت‌ها تا بدانید که هدف غایی و نیت اصلی از طرح مکرر آشتی ملی و مشتقات آن از قبیل برجام داخلی و امثالهم چیست.

نیاز به ارتباط گیری مؤثر با رأس حاکمیت، آن هم در حالی که افراد راغب و علاقه مند، از متهمان اصلی بزرگ‌ترین خیانت به جمهوری اسلامی از نظر رهبری هستند، تقریباً شبیه به مطایبه می‌ماند. نتیجه البته قابل پیش بینی و شفاف است «مگر مردم با هم قهر هستند که بخواهند آشتی کنند؟ قهری وجود ندارد، البته مردم ما با کسانی که در سال ۸۸ به روز عاشورای حسینی اهانت کردند و با قساوت و لودگی و بی‌حیایی، جوان بسیجی را در خیابان لخت کردند و کتک زدند، قهر هستند و با آن‌ها آشتی هم نمی‌کنند.»

بگذارید در پایان باز هم تاکید کنم. آشتی ملی چیزی جز غرولندهای کودکانه‌ی مشتی بازنده‌ی سیاسی به حاشیه رانده شده، که سودای سیاست ورزی مجدد در همان نظامی که روزی شعار براندازی آن را می‌دادند، نیست. ■

آغاز توافر جام شجره‌ی ملعونه



مهدی خان محمدی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (ه)

چه بسیار که گروهی اندک به یاری خدا
بر سپاهی بسیار غالب آمده و خدا با
صبرکنندگان است. «بقره، ۲۴۹»

شاید در نگاه نخست، آیه مذکور مستخرج از لسان بلیغ اسلام باشد، لکن عبارت فوق منتسب به حیوانات متحجر و خونخواری است که تحت لوای اسلام و با حمایل شریعت مآبانه بر پیکره ی اسلام ناب محمدی خدشه وارد می کنند.

کفار مسلمان نمایی که از نجاسات هیولای استکبار تغذیه می شوند تا وحشی تر از همیشه به جان اسلام و مسلمین بیفتند، و به زعم باطل خویش مجری شریعت اصیل باری تعالی بر روی زمین باشند. اما مبانی ایدئولوژی سلفی-تکفیری، نه مختص به عصر حاضر و دهه های اخیر، بلکه مربوط به هزاران سال پیش و برگرفته از اندیشه اسلام گرایان رادیکال افراطی یا به عبارت بهتر همان خوارج است. متعصبان سبک مغزی که مصر بر حکمیت شدند و تیغ بر گردن حیدر کرار نهادند، تا سرنوشت شیعه خلاف گردانه تاریخ حرکت کند.

قلم از توصیف شئونات مضحک این فرقه غریب معلوم الحال اظهارعجز می نماید. فی الواقع اعتقاد این جریان بر این است که تنها از طریق شمشیر و جهاد فی سبیل الله، بازگشت به عصر طلایی خلفای راشدین امکان پذیر است.

اما تمامی مرقومات مذکور صرفا دیباچه ای

جهت آشنایی با تفکر گروهکی تروریستی، موسوم به داعش است. دملی چرکین و برآمده از نطفه ناپاک غرب و در راس آن ایالات متحده.

منطقه خاورمیانه طی چند سال اخیر و به طور مشخص پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با چالش ها و ناامنی هایی مواجه شده است که آثار آن به طور مستقیم و غیر مستقیم در حافظه عمومی ملت ها، بالاخص مردم منطقه به جای مانده. زیاده خواهی هژمون های غرب در منطقه که با بهره گیری از جمود فکری برخی فرقه های سیاسی-مذهبی به ظاهر اسلام گرا همراه شده، از اهم موضوعاتی است که افزون بر تشدید منازعات سیاسی، تنازعات مذهبی را نیز شدت بخشیده است.

به عبارت بهتر، غرب در راستای اعمال سیاست های پلیدانه خویش در سطح منطقه و ایضا حسن ختام اصلی ترین و اساسی ترین رسالتش، یعنی تقطیع ارزش ها و آرمانهای بنیادین اسلام، همواره در طول تاریخ متمسک به عناوین متعدد استعمار شده است. اما پس از مثمر ثمر واقع شدن انقلاب اسلامی و بدنبال آن ایجاد پدیده ای نوظهور در بطن برخی از دول منطقه، تحت عنوان بهار عربی یا بیداری اسلامی، غرب از فاز دیرینه خویش به فازی جدید رهسپار شد. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بهترین دستاویز غرب، جهت تحکیم جایگاهش در منطقه و ایضا

ممانعت از نفوذ ایران جهت بهره مندی از نقشی کلیدی شد.

در این اثنی، مهم ترین ابزار جهت ممکن نمودن اهداف، وحوش انسان نمایی بود که میراث به جای مانده از اسلام بدویت هستند.

در سال ۲۰۰۶ میلادی و در زمانی که دولت بوش پسر از یک سو تحت فشارهای شدید داخلی و خارجی جهت خروج از عراق بود، و از سوی دیگر مذمت می شد که علی رغم صرف میلیاردها دلار هزینه، عراق را مزین به سینی نقره تقدیم ایران کرده است، طرح پارتیشن نرم، به منظور جلوگیری از شکست کامل امریکا در عراق و ایضا به سامان رساندن پروژه عراق، ارائه و در کنگره، جامه تصویب بر تن کرد. بر اساس این طرح که لسلی گلوب، رئیس اسبق شورای روابط خارجی و جوزف بایدن عضو سنا در ماه می سال ۲۰۰۶ میلادی آن را ارائه کردند؛ عراق می بایست به سه منطقه خود مختار کرد نشین، شیعه نشین و سنی نشین تحت بیرق یک حکومت مرکزی در بغداد تقسیم میشد. طبق اظهارات گلوب، واشنگتن ملزم به دعوت از حامیان خارجی تندرروهای سنی در عراق است و می بایست ضمن ارائه شمای کلی از منافع مشترک، هزینه های مالی و به دنبال آن هماهنگی های آتی را نیز به آنها محول کند.

فی المجموع شیعیان بطور طبیعی و با انکا بر اکثریت، متصدی امر حکومت می شوند. لکن اهل تسنن حاضر به واگذاری قدرت پس از سالها تسلط خود بر عراق عرب نیستند و از طرفی کردها نیز نمی خواهند شاهد تضييع استقلال ۱۵ساله

خویش باشند. مادامی که آمریکا در عراق حضور نظامی دارد، شورش‌ها خفیف و ناکارآمد و آمریکا موظف به تقابل با آنها است. فلذا جهت گسترش دامنه امواج، بالاجبار ملزم به بازگرداندن ارتش هستیم. بخش اعظمی از پروژه مربوط به نیروهای افراطی منطقه است.

با استناد به جراید غربی-عربی، کسانی که ابتدا با شلیک خمپاره و مسلسل، کاشت بمب و مین هر چند ماه یکبار، گاه‌ها به سربازان و خودروهای آمریکایی یورش می‌بردند و روزانه نسوان و اطفال و دکان شهروندان غیر نظامی عراق را به خاک و خون می‌کشیدند، رفته رفته سازماندهی شده و صرفاً به افراد و نهادهای ذی ربط جمهوری اسلامی و کما فی السابق به شهروندان غیر نظامی و غالباً اهل تشیع عراق حمله می‌کردند. دیگر حتی یک نمونه حمله به سربازان، تجار و دیپلماتهای آمریکایی صورت نگرفت و با جذب تکفیری های راغب، نطفه چرک الود داعش منعقد شد.

این جریان از سال ۲۰۱۱ میلادی متولد گردید. ریشه داعش به جماعت توحید و جهاد میرسد، که در سال ۱۹۹۹ میلادی به سرکردگی ابومصعب الزرقاوی تاسیس و در سال ۲۰۰۴ میلادی به شبکه القائده ملحق شد. این گروه که درگیر محاربه با دولت عراق و نیروهای آمریکایی مستقر در عراق بود، در سال ۲۰۰۶ میلادی با چندین گروه اسلام‌گرای دیگر ائتلاف و مجلس شورای مجاهدین را تشکیل داد که قدرتی درخور اعتنا و حائز اهمیت در استان الانبار محسوب می‌شد.

در ۱۳ اکتبر همین سال، مجلس شورا با تجمیع دیگر شورشیان معارض، موفق به تشکیل دولت اسلامی عراق شد. ابویوب المصری و ابوعمر بغدادی، دو راهبر شاخص و برجسته دولت اسلامی عراق بودند که در آوریل سال ۲۰۱۰ میلادی، در عملیات نظامی ارتش آمریکا هلاک و متعاقباً نامدارترین چهره داعش یعنی ابوبکر بغدادی جایگزین آنها شد.

آرمان جماعت مذکور از همان بدو خلقت، تضعیف دولت حاکم بر عراق و به دنبال آن، احیای مجدد رژیم بعث بود؛ بر همین

مینا ترمز از فرمان حامیان خود جهت اعزام نیرو به شامات می‌کرد. لکن یک سال بعد، با فشارهای همه‌جانبه حامیان خویش در راستای تقویت بیش از پیش، با جذب نیروهای بیشتر یا به میدان سوریه نهاد و عنوان شام را نیز به نامش افزود.

از آن پس سیل کمک‌های مالی و تسلیحاتی از مرزهای ترکیه و اردن به سوی آنها روانه شد. اما همان افتراق هدف اولیه، یعنی سودای احیای حکومت صدام در عراق و همچنین تضاد بنیادین و دیرینه فرماندهان داعش با سعودی‌ها، سبب اوج گرفتن اختلافات میان داعش و شاخه هرس شده‌اش جبهه النصره شد.

سیل عظیم کمک‌های مالی و تسلیحاتی از مرزهای ترکیه و اردن قطع شد، لکن فرماندهان بعثی انقدر مجرب و کارآزموده بودند که مایحتاج خود را با چپاول کاروان‌های اهدایی به جبهه النصره و فروش نفت تأمین کنند. در تمام این مدت نه تنها تعرضی از جانب غرب علیه داعش صورت نگرفت، بلکه در راستای رشد و گسترش آن از هیچ‌گونه اهتمامی دریغ نکردند.

ذبح اسرا، تعدی به حریم امن اماکن مقدسه، قتل جنین در رحم، تنها بخشی ناچیز از جنایات این جماعت است. شاید به زبان آوردن آن از منظر کسی که ساکن در حیطه امنیت و آسایش است ساده باشد، ولیکن تماشای سوختن شهری که خاطرات ایام شیرین کودکی مدفون در خاک آن است، به سان گذشتن از جان خویش است.

بررسی حضور نظامی و مستشاری ایران در سوریه.

شاید برای برخی عوام سطحی‌نگر، علامت سوالی با مضمون اینکه چرا جمهوری اسلامی علی‌رغم برخورداری از مشکلات داخلی خویش، باید در نبرد اعراب دخول کرده و تلفات مالی و نظامی دهد شکل بگیرد.

مضاف بر اشتراکات موجود ذیل آیین اسلام، حضور ایران در سوریه نه صرفاً جهت صیانت از ثبات رژیم مشروع اسد، بلکه به منظور پیش‌گیری از نفوذ بیش از پیش داعش در منطقه و ایضا تثبیت نقش راهبردی خویش، بعنوان قدرت برتر

منطقه است. با آغاز بحران سوریه و نقش آفرینی کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای که عمدتاً در راستای اهداف آشوبگران یا به عرصه نهاده بودند، ایران نیز با تمایل دولت سوریه جهت حل بحران اعلام آمادگی نمود. ابتدا در کالبد دیپلماسی، از برخی کشورها چون روسیه و چین، جهت حضور پویا تر در سوریه دعوت به عمل آورد. گرچه این اعلام حضور توأم با آمادگی همه‌جانبه، چندان به مذاق آمریکا و متحدانش خوش نیامد، لکن طبیعی است که منافع ملی هر کشوری چون ایران، در راس امنیت ملی قرار دارد. جمهوری اسلامی نمی‌توانست صرفاً نظاره‌گر بحران آفرینی آشوبگران و حامیان آنها در منطقه باشد.

بالتبع با توجه به ماهیت نظام جمهوری اسلامی نسبت به حق حاکمیت هر ملتی جهت تعیین سرنوشت خویش، پشتیبانی از دولت شرعی و قانونی این کشور در برابر شورشیان، بعنوان اصلی کلی و درخور اعتنا ذیل مقوله سیاست خارجی مورد تأکید قرار گرفت. مضاف بر تمامی موارد مذکور، ضعف در ریشه‌یابی و شناسایی عوامل و منابع ناامنی، عدم بهری‌گیری از بسیج مردمی و ایضا ناکارآمدی ارتش کلاسیک سوریه در جنگ شهری، سبب دعوت دولت سوریه از ایران به منظور مبارزه با تروریسم شد. بدین ترتیب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بعنوان بازوان پولادین نظام، به قصد حضور نظامی و مستشاری راهی این کشور شد.

سخن پایانی اینکه حدیث نفس امروز غرب، مصداق بارز عبارت خودم کردم که لعنت بر خودم باد است.

غربی‌ها که بنا بود با اشاعه بی‌ثباتی در سطح منطقه به تحکیم جایگاه خویش به بهانه مبارزه با تروریسم و ایضا صیانت از حاکمیت خویش در قبال گروه‌های افراطی اقدام کند، حال به گل نشسته حماقت خویش است. شجره خبیثه داعش روزی ریشه کن می‌شود کما اینکه فی الحال نیز موجودی در حال احتضار است، لکن ابلیس غرب به اهداف خویش دست نخواهد یافت. ما حاصل تمامی آشوبها و بی‌ثباتی‌های منطقه، وحدت بیش از پیش امت واحده است. ■

پدران و پسران، جدال میان دو نسل



علی شهیدزاده

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

شاید شما هم از آن دسته کسانی باشید که رمان خواندن را کاری عبث و بیهوده می‌دانند و آن را چیزی جز وقت تلف کردن نمی‌پندارند. شاید اینطور فکر کنید که این روزها زمان آنقدر سریع تر از پاهای شما می‌دود که موقتاً و یا در افراطی‌ترین حالت ممکن در برنامه‌های روزانه و هفتگی‌تان جایی برای رمان خواندن باقی نمی‌ماند. اگر مطالعه‌ای داشته باشیم صرفاً باید محدود به خواندن و از برگردن طوطی وار کتب متناسب با رشته تحصیلی مان باشد تا در پایان ترم خدای ناکرده معدل مان پایین نشود و یا هنگام جشن فارغ التحصیلی که به عقب چشم می‌اندوزیم و چهار سالی که در مقطع کارشناسی گذرانده‌ایم را در ذهنمان برانداز می‌کنیم حس آن چهار پایی که صرفاً از خانه تا دانشگاه با خود کتاب بار می‌زده و حمل می‌کرده است بهمان دست ندهد و لااقل وقتی پایمان را از دانشگاه بیرون می‌گذاریم چیزی بارمان باشد تا در جمع‌های دوستانه و خانوادگی اظهار فضل کنیم. اما تصور اینکه رمان ذاتاً برای پر کردن اوقات فراغت مان طراحی شده و مخصوص روزهای بی‌دغدگی و بازنشستگی است را طرز فکری نادرست می‌دانم، آن هم به این دلیل که با خواندن بعضی رمان‌ها تجربه‌ای را که ممکن است در چهل سالگی بدست بیاوریم، با خواندن آن در بیست سالگی بدست می‌آوریم. اگر زمانی تاریخ انقضای خودش را از دست نداده باشد پیامش جاودانه خواهد بود و اگر هم از دست داده باشد، حداقل، فهمی که ما از آنچه نویسنده در آن ایام تلاش بر منعکس کردنش به مخاطبین خود داشته، حاصل کرده‌ایم و می‌تواند در مراتبی از زندگی، گذشته، حال و آینده مشکل گشا و نجات بخشمان شود.

رمان‌هایی هستند که در زمان خود مورد توجه قرار نمی‌گیرند، شاید به این دلیل که اجتماع آن روز، پتانسیل آن میزان درک و

شعور را ندارد که توان فهمش را داشته باشد. رمان‌هایی هستند که مرزها را می‌درند و مختص جوامع مختلف‌اند. یعنی آنکه ممکن است به مذاق مردم شیلی و پرو خوش نیاید و با فرهنگ و پیشینه تاریخی آنان در تضاد باشد اما ممکن است همان رمان مورد توجه مردم روسیه، فرانسه، ایران، ترکیه و... قرار گیرد. رمان‌هایی نوشته شده‌اند که مختص بعضی بزنگاه‌های تاریخی هستند، بزنگاه‌هایی مثل بزخ دل کندن از جامعه‌ای سنتی و گذر از آن بسوی جامعه‌ای مدرن با همه تعارض‌ها و شکاف‌های بین نسلی میان پدران و پسران آن جامعه.

بله، کتاب پدران و پسران ایوان تورگنیف از این دست است. اثری مباحثه‌ای که حاصل برخورد میان دو نسل سنتی و نهیلیست، پوزیتیویست است. نسلی پایبند به رسوم قدیم در مقابل نسلی که قید سنت و تاریخ رزده و به سمت غرب و انسان‌گرایی می‌رود. نسلی که گویا به نسل جوان واقعاً تحصیل کرده جامعه ما بی‌شبهت نباشد. آنان که در برابر هیچ مرجع قدرتی سر فرود نمی‌آورند و هیچ اصلی را بی بررسی نمی‌پذیرند.

شخصیت‌های اصلی داستان هر دو اشراف زاده‌اند. قهرمان داستان یوگینی واسیلوویچ بازارف نام دارد که به همراه دوست خود آرکاردی نیکلویچ کیرسانف به منزل پدری وی می‌رود و بیشتر داستان در ملک آنان یعنی کیرسانف‌ها رخ می‌دهد. بازارف طبیعی دان و پزشکی غیررمانتیک و همانطور که گفته شد نهیلیست است که پیوسته در حال مباحثه با دیگر شخصیت‌های داستان بخصوص پدر و عموی آرکاردی در رابطه با رد و پست شمردن لیبرالیسم، سیستم ارباب رعیتی، سنت‌های خانوادگی و مناسبات کهن، مذهب ارتدکس و دوری‌گزیدن از عشق و جنبه‌های رمانتیک زندگی است. نگاه بازارف به مسائل سیاسی

اجتماعی روسیه تزاری آنقدر رادیکال است که برخی وی را اولین بلشویک می‌دانند. از خصایص بازارف نظر افکنی وی به زن است که می‌توان آنرا نقطه عطف داستان دانست و البته سخنانش درباره این موضوع. به مانند جایی که در قبال عموی آرکادی، پاول پتروویچ، که افسری عالی رتبه خوش چهره، خوش لباس و مشهور و محبوب زنان روس است و زمانی برای خود برو بیای فراوان داشته و بخاطر شکست در ماجرای عاشقانه گوشه گیر و انزوا طلب شده است و به آرکادی می‌گوید: "من فقط می‌خواهم بگویم شخصی که تمام عمر خود را وقف عشق بازی با یک زن نماید، چون امکان این کار از او سلب شود، خویشتن را می‌بازد، به قدری بیچاره می‌شود که به درد کار دیگری نمی‌خورد. این شخص مرد نیست بلکه حیوانی نراست" یا در جای دیگری می‌گوید: "اگر زنی را دوست داشتید تلاش کنید به او برسید اما اگر موفق نشدید، سراغ زن دیگری بروید. بسیط خاک فراخ است."

در واقع تراژدی رمان ایوان تورگنیف در همین راستا رخ می‌دهد. یعنی جایی که بازارف عاشق و دلباخته‌زنی به نام آناسرگینا می‌شود. آنجا که داستان به بی‌حاصلی پسران که بازارف نماد آن و انقلاب است می‌انجامد. گرفتار جذبۀ عشق می‌شود، زندگی‌اش بی‌دورنما شده و خود را در این جهان خاکی هیچ کاره می‌پندارد.

این کتاب اثری عام و کلی است که ارزش هنری روان شناختی بسیاری دارد. توصیفات دقیق تورگنیف به خوبی توانسته مناظر و فضا و همینطور خصوصیات شخصیت‌ها بخصوص عصیان، عطش زندگی و میل به ترقی را بنمایاند. ■

